

مبانی اندیشه‌های تربیتی فارابی

سحر کاوندی*

چکیده

فارابی در تبیین اندیشه‌های تربیتی خود با الهام از مبانی دین اسلام، انسان را موجودی از خدا و عائد به سوی خدا می‌داند. با توجه به آنکه وی معتقد است اخلاق تغییرپذیر و در نتیجه، امری اکتسابی است و از سویی، هیچ فضیلتی برای انسان فطری و طبیعی نیست، و در فطرت هیچ انسانی از ابتدای خلقتش کمال وجود ندارد، در نتیجه، همه افراد را برای رسیدن به سعادت و کمال نیازمند به تعلیم و تربیت به واسطه افعال ارادی می‌داند. وی تحصیل فضایل مختلف را از دو طریق «تعلیم» برای ایجاد فضایل نظری، و «تأدیب» برای ایجاد فضایل اخلاقی و عملی دانسته و طریق دستیابی به سعادت را شناخت سعادت و عوامل آن، خواست و اراده، و عمل معرفی می‌کند. اندیشه‌های تربیتی فارابی تحت تأثیر دیدگاه فلسفی وی بوده و تا حدی انتزاعی است، از این‌رو به نظر می‌رسد چنین دیدگاهی آرمان‌گرایانه و تا حدی دست‌نیافتنی باشد. کلیدواژه‌ها: فارابی، سعادت، تعلیم و تربیت و فضیلت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله‌های علمی و پژوهشی
مجمع علوم انسانی

مقدمه

یکی از بنیادی‌ترین مسائل مورد توجه اندیشمندان مسلمان، علمای اخلاق و فلاسفه از دیرباز، مسئله تعلیم و تربیت بوده است. غایت و هدف تعلیم و تربیت، شیوه‌های آن و نهایتاً اینکه انسانی که محصول تعلیم و تربیت است، چگونه انسانی خواهد بود، همواره موضوعاتی مهم و چالش‌برانگیز بوده است.

اندیشه و نظام تربیتی هر مکتبی تحت تأثیر نگرش آن مکتب به هستی، زندگی و انسان است تا آنجا که فرایند تعلیم و تربیت را در آن مکتب، سمت و سو می‌بخشد، از این‌رو تحقیق و تفحص در حقیقت و طبیعت انسان از اساسی‌ترین اموری است که در فلسفه تربیت بدان پرداخته می‌شود و بر اساس، آن ویژگی‌های نظام تربیتی مشخص شده و عوامل تربیتی تأثیرگذار بر انسان، توانایی و امکانات او برای تغییر مطلوب، و در یک کلام، میزان تربیت‌پذیری او معلوم می‌شود.

در این راستا فلاسفه مهم‌ترین نقش را در تدوین مکاتب تربیتی ایفا کرده‌اند. آنان با ارائه نظام خاصی که برگرفته از چگونگی تفکرشان به جهان هستی و انسان بوده است، درصدد تبیین آرای تربیتی خود برآمده‌اند. در حقیقت، فلاسفه با ارائه آرای تربیتی خود و اهداف و غایات آن و نیز به چالش کشیدن اندیشه‌های تربیتی دیگر، همواره مؤثرترین عامل بر روند تربیت بوده‌اند، به گونه‌ای که امروزه نیز برای انتخاب و گزینش اهداف تربیتی باید برخی از بنیان‌های فلسفی را پذیرفت.

در این میان، فارابی به عنوان اولین فیلسوف بزرگ اسلامی، با بهره‌گیری از افکار و اندیشه‌های دو فیلسوف نامدار یونانی، افلاطون و ارسطو، و گزینش عقلانی آرای آنها در زمینه تعلیم و تربیت و تأیید و تقویت آن در بستر اندیشه دینی توسط آموزه‌های دینی، توانست نظام تربیتی نوینی را پایه‌گذاری کرده و در ارائه آرا و نظریه‌های فیلسوفان اخلاق پس از خود تأثیر غیرقابل انکاری را داشته باشد.

این پژوهش درصدد تبیین اندیشه‌های تربیتی فارابی، اهداف و شیوه‌های آن و نیز نقد و بررسی آنهاست.

الف) مؤلفه‌های نظام تربیتی فارابی

پیش از پرداختن به اندیشه‌های تربیتی فارابی، ضروری است به بیان اصول و مبانی‌ای پرداخته شود که وی ضمن پذیرش آنها، در پایه‌ریزی نظام تربیتی خویش آنها را به کار گرفته و به عنوان خشت‌های اولیه بنای فلسفه اخلاق و تعلیم و تربیت خود قرار داده است.

۱. ماهیت و طبیعت انسان

از جمله اولین عناصری که در یک نظریه تربیتی فلسفی باید در نظر گرفته شود، موضع آن در برابر ماهیت و طبیعت انسان است. از نظر فارابی انسان موجودی مرکب از روح مجرد و جسم مادی است که روح و نفس او اشرف از جسم و بدن است.^۱ او ضمن شمردن قوای مختلف انسان می‌گوید: نفس انسان پنج قوه ناطقه نظری، ناطقه عملی، منتزعه، متخیله و حساسه دارد که از میان قوای مختلف، فقط قوه ناطقه نظری است که قدرت ادراک سعادت را دارد، آن هم در صورتی که بدان توجه و در تکمیل آن تلاش شود و اهمال و از آن غفلت نشود؛^۲ بدین بیان که آن‌گاه که آدمی مبادی و معارف اولیه را که از ناحیه عقل فعال به او اعطا شده است به کار بندد و به درستی بشناسد و به واسطه قوه نزوعیه، شیفته آن شود و در آنچه باید عمل کند، اندیشه نماید ... و سپس نتیجه اندیشه خود را به وسیله آلات و ابزار معده برای عمل، یعنی قوه نزوعیه، عمل کند و از طرفی قوه متخیله و حساسه او در این راه، مساعد و متقاد قوه ناطقه عملیه باشند و هر دو در تحریک آدمی به سوی آن افعالی که موجب نیل به سعادت است، او را یاری نمایند، در این وقت آنچه از آدمی آید همه خیر است و بنابراین، خیر ارادی تنها از این وجه آید.^۳

از نظر او همه انسان‌ها فطرتی سالم و مشترک دارند که در سایه آن می‌توانند معارف و معقولات اولیه را درک کرده و بپذیرند. وی این فطرت مشترک را که وجه مشترک میان همه انسان‌های سلیم‌الطبع است، پایه و بنیاد سعادت همگانی معرفی کرده و یادآور می‌شود که با وجود چنین وجه مشترکی، هر فردی ویژگی‌ها و خصوصیات مخصوص خود دارد که سبب تفاوت کمی و کیفی افراد در قدرت استنباط، درک و فهم امور مختلف می‌شود، و از آنجا که این «فطرت طبیعی» یا سرشت مشترک انسان‌ها علت معده برای انجام اعمال و افعال انسان شمرده می‌شود، نه علت تامه فعل، از این‌رو به جبر در اعمال نیز منجر نمی‌شود.

از نظر فارابی فطرت طبیعی در انسان‌ها به صورت بالقوه بوده و برای به فعلیت رساندن آن و نیز ایصال به کمال نهایی و یا دست‌کم نزدیک کردن آن به کمال نهایی در پرتو انجام مقتضیات خود، نیاز به ریاضت، تمرین و تقویت به وسیله اراده است.^۴

وی می‌افزاید که اگر چنین تمرین و ریاضتی در مورد فطرت‌های طبیعی در «مدت طولانی» و به صورت «مستمر» انجام نیابد این استعداد و امر بالقوه، به فعلیت نرسیده، تباه می‌شود، همچنین اگر تمرین و ریاضت در جهت امور پست صورت گیرد، در این حال، آن استعداد از توجه و عادت به افعال برتر و عالی‌تر به سوی افعال پست‌تر گرایش می‌یابد.^۵

بنابراین، از نظر فارابی کمال وجودی انسان در وجود هیچ فردی از ابتدا به صورت بالفعل وجود ندارد و هیچ انسانی از ابتدای وجود خود مفسور بر کمال نیست، زیرا فطرت، ترکیبی از امور متضاد بوده و در عین حال که به سوی کمال تمایل و گرایش دارد، اما به طرف ضد نیز متمایل است، از این‌رو رسیدن انسان به کمال و در نهایت، سعادت از طریق فطرت، مقدور نبوده و نیازمند افعال اختیاری و ارادی اوست: «انسان از ابتدای وجود خود، مفسور بر کمال نمی‌باشد تا آنکه هیچ تفاوتی در انسانها از جهت کمال مشاهده نشود و ... و این بدان جهت است که فطرت مرکب از امور متضاد است».^۶

۲. امکان تغییر خُلق در آدمی

یکی از اصول موضوعه علم اخلاق و یکی از پیش‌فرض‌های تعلیم و تربیت، امکان تغییر خُلق آدمی یا به عبارتی، تربیت‌پذیری اوست، تنها در سایه اعتقاد به تغییرپذیری خُلق انسان است که علم اخلاق که چگونگی کسب فضایل و دوری از رذایل را بررسی می‌کند و به معرفی و شناخت انواع فضایل و رذایل می‌پردازد، معنا پیدا کرده و تربیت که به معنای فراهم آوردن زمینه برای پرورش استعدادهای درونی هر موجود و به ظهور و فعلیت رساندن امکانات بالقوه درون او شمرده می‌شود، مهم‌ترین ثمره اخلاق به حساب می‌آید.

فارابی همچون ارسطو^۷ اخلاق را تغییرپذیر دانسته و معتقد است:

اخلاق، اعم از جمیل و قبیح، امری اکتسابی است و مادامی که انسان خلق خاصی را به دست نیاورده باشد می‌تواند آن را کسب کند و اگر خلقی را تحصیل کرد نیز می‌تواند به اراده و اختیار خویش آن را تغییر دهد.^۸

در مقابل، عده‌ای از فلاسفه معتقدند که اخلاق طبیعی است؛ به این معنا که اقتضای طبیعت بوده و در نتیجه، قابل زوال نیست، چنان‌که عده‌ای دیگر بر این باورند که بخشی از اخلاق مقتضای طبیعت است و غیرقابل، و بخش دیگر از آن عادی است و قابل زوال.^۹

۳. لزوم زندگی اجتماعی

فارابی نیز همچون ارسطو معتقد است که انسان مفطور به زندگی و زیست اجتماعی است و به عبارتی موجودی است که ضرورتاً مدنی‌الطبع می‌باشد، زیرا انسان برای برآورده کردن نیازهای خود چاره‌ای جز تعامل اجتماعی و تعاون و همکاری با دیگران ندارد. وی بر این باور است که همکاری و تعاون انسان فقط به سبب نیاز و در نتیجه، رفع نیازمندی‌ها و وسیله‌ای برای ادامه حیات او نیست، بلکه او را بر تسلط و چیرگی بر شرایط حیات قادر ساخته و راه رسیدن او را به کمال و سعادت هموارتر می‌کند. از نظر فارابی انسان، هم در قوام وجودی و هم در نیل به کمالات، محتاج به زندگی اجتماعی است و گویا وی نیل به کمال و فضیلت را بر زندگی مادی مقدم دانسته و به عبارتی زیربنای کار را فضیلت‌ها و کمالات می‌داند.^{۱۱} عبارت فارابی در این مورد چنین است:

هریک از آدمیان بر سرشت و طبیعتی آفریده شده‌اند که هم در قوام وجودی خود و هم در نیل و وصول به برترین کمالات ممکن خود، محتاج به اموری بسیارند که هر یک به تنهایی نتوانند متکفل انجام همه آن امور باشند، بلکه در انجام آن احتیاج به گروهی بود که هر یک از آنها متکفل انجام امری از مایحتاج آن بود و هر یک از افراد انسانی نسبت به هر یک از افراد دیگر، بدین حال و وضع بود، و بدین سبب است که برای هیچ فردی از افراد انسان وصول بدان کمالی که فطرت طبیعی او برای او نهاده است، ممکن نبود، مگر به واسطه اجتماع، اجتماعات و تجمع گروه‌های بسیار که یاری‌دهنده یکدیگر باشند...^{۱۱}

همچنین در کتاب سیاست مدنی می‌گوید:

انسان از جمله انواع جانورانی است که به طور مطلق، نه به حواجی اولیه و ضروری زندگی خود می‌رسد و نه به حالات برتر و افضل، مگر از راه «زیست گروهی» و اجتماع گروه‌های بسیار در جایگاه و مکان واحد و پیوستگی به یکدیگر.^{۱۲}

فارابی انسان را مرکب از تن و روح می‌داند که بالقوه دو نوع صفات حمیده و نیکو و نیز پست و نکوهیده دارد. خاصیت جامعه آن است که این دو نوع صفات را از مرحله قوه به فعل درمی‌آورد، زیرا نه فضایل و نه رذایل انسانی هیچ کدام به تنهایی و در زندگی انفرادی ظهور نخواهند کرد، چنان‌که ارسطو و نیز فیلسوفان مسلمان پیرو او نیز بر این امر تأکید دارند.^{۱۳}

از نظر فارابی انسان در مدینه به کمال و سعادت می‌رسد، اما نه در هر مدینه‌ای، بلکه در «مدینه فاضله» ای که مردمان آن تحت هدایت رئیس تربیت یافته و کامل شده‌ای قرار

گیرند. بر این اساس، اجتماع نیکو یا همان مدینه فاضله برای فارابی در حکم محیط تربیتی است و قوانین حاکم بر آن، عملکرد و نقش تربیتی دارند. زیربنای فلسفی این ایده آن است که او شهر را مانند بدن انسان در نظر گرفته و کارکرد ویژه‌ای را برای هریک از اعضای بدن و به تناسب آن اعضای شهر در نظر می‌گیرد، و از آنجا که عدم کارکرد درست هریک از اعضای بدن، نیاز به پزشک و طیب را ضروری می‌کند، اعضای شهر هم برای معالجه نیاز به رئیس دارند.^{۱۴}

۴. فضایل اخلاقی

فارابی در مباحث تربیتی و اخلاقی خود، پس از تعریف فضیلت، انواع آن و نقش آنها را در تربیت انسان و در نهایت به کمال رساندن او بیان می‌کند. وی در تعریف فضیلت می‌گوید: استعداد طبیعی‌ای که در انسان برای انجام افعال نیکو است اگر آن افعال تکرار و عادی شود و به واسطه عادت، در نفس، ویژگی‌هایی به وجود آید که فرد در اثر آن، کارهایی را انجام دهد که مستحق مدح و ذم باشد، به آن هیئت «فضیلت» گفته می‌شود.^{۱۵}

فارابی بر این باور است که همه فضایل، فطری نیستند و هر کس ممکن است زمینه‌گرایش به نوعی از فضیلت را داشته باشد، فضایل در انسان از طریق عادت و تکرار حاصل می‌شود، چنان‌که اگر فعل نیکو یا زشت، یکبار از فردی سرزند، او را انسان فضیلت‌مند یا شریر نمی‌گویند.^{۱۶}

او همچون ارسطو^{۱۷} فضیلت را «اعتدال» و میانه‌روی می‌داند^{۱۸} و معتقد است که وقتی افعال از حالت اعتدال خارج شوند - چه در جهت افراط یا تقریط - قبیح‌اند. بنابراین، آنچه برای فارابی اهمیت دارد آن است که حالت تعادل، اعتدال و موازنه در انجام امور، آنها را «فضیلت» و وسیله ایصال به کمال و سعادت قرار می‌دهد، همچنان‌که حتی افراط (زیاده‌روی در انجام فعل) نه تنها فضیلت شمرده نمی‌شود، بلکه رذیلت و مانع رسیدن به کمال است.

فارابی با تقسیم فضایل به چهار قسم بیان می‌کند: امور انسانی ای که در بین امتهای و شهروندان حاصل می‌شود و بوسیله آن سعادت دنیا در زندگی دنیوی و سعادت قصوی در زندگی اخروی بدست می‌آید، چهار گونه‌اند: فضایل نظری، فضایل فکری، فضایل خلقی و صناعات عملی.^{۱۹}

وی در تعریف آنها می‌گوید:

«فضایل نظری» عبارت است از معلوماتی که غرض نهایی آنها معقول ساختن موجودات و یقین انسان به وجود آنهاست. برخی از این علوم از ابتدا برای انسان حاصل بوده، بدون آنکه بدانند چگونه و از کجا به دست آمده‌اند که اینها علوم اولیه هستند، و برخی دیگر از طریق تأمل، فحوص، استنباط، تعلیم و تعلم حاصل می‌شوند.

وی درباره «فضایل فکری» نیز می‌گوید: برای ایجاد معقولات ارادی، علاوه بر دانش نظری، قوه دیگری به نام قوه فکری لازم است تا جهات تبدل در مکان و زمان را دریابد و آنچه برای رسیدن به هدف عالی نافع‌تر است را امکان‌پذیر سازد. در واقع، فضایل فکری، ناشی از قوه فکری بوده و آنچه برای اهداف و غایات عالی و نیکو سودمندتر است را استنباط می‌کند، اما قوه فکری‌ای که به واسطه آن، آنچه برای غایت پست و شر نافع‌تر است، استنباط می‌شود، نباید فضیلت فکری نامیده شده، بلکه شایسته نام دیگری است.^{۲۰}

اما «فضایل اخلاقی» افعالی است که از انسان صادر می‌شود و به منشأ و مصدری غیر از عقل نظری نیازمند است که آن عقل عملی یا اراده است، و از آنجا که اراده انسان ذاتاً از امور طبیعی و اجتماعی متأثر است در نتیجه، پیرو قوانین ثابتی نیست. فضایل اخلاقی به اختلاف زمان و محل و افراد مختلف، اختلاف پیدا می‌کند، مانند شهوت، لذت فرح، غضب و... .

«فضایل عملی» نیز عبارت است از محقق ساختن فضایل اخلاقی و عمل به خیر. فضیلت عملی تابع فضیلت فکری و آن نیز تابع فضیلت نظری است.

۵. سعادت

فارابی پس از بیان اقوال مختلف در مورد سعادت می‌گوید: «سعادت، غایت و نهایت چیزی است که هر انسانی شوق آن را داشته و با سعی و تلاش خویش به سوی آن حرکت می‌کند، پس همانا حرکت و گرایش او به جهت آن است که سعادت، کمال است و از این رو برای توضیح خود، نیازمند هیچ گفتاری نیست.»^{۲۱}

وی هدف اصلی از اخلاق و تعلیم و تربیت را تحصیل سعادت می‌داند و سعادت را عبارت از صبرورت و انتقال و تحول نفس در کمال وجودی خود به آن مرتبه‌ای می‌داند

که در قوام خود به ماده نیاز نداشته و تا آنجا پیش می‌رود که انسان از جمله موجودات مفارق و مبرای از ماده شود.^{۲۲}

از نظر فارابی سعادت، خیر مطلق و بزرگ‌ترین و کامل‌ترین خیر است و شایسته‌ترین امری است که می‌تواند مکنتی به ذات بوده و با حصول آن به امر دیگری نیاز نباشد. او سعادت را به خیر، و خیر را به سعادت تعریف کرده و در مقابل هر چه انسان را از نیل به سعادت باز دارد، «شرّ علی الاطلاق» می‌داند.^{۲۳}

الف- سعادت، امری مشکک است

فارابی سعادت را به دو قسم سعادت حقیقی و سعادت مظنون (پنداری) تقسیم می‌کند و سعادت حقیقی را از طریق انجام امور خیر و افعال نیک و اتصاف به فضایل، قابل حصول دانسته و تحصیل علم و ثروت و لذات دنیوی و امثال آن را سعادت مظنون معرفی می‌کند.

وی جدای از زندگی مدنی یا زندگی در میان امت، درباره سعادت فردی بحث نمی‌کند، بلکه به نظر او ملاک تشخیص سعادت حقیقی از سعادت مظنون، آن است که مشخص شود فرد عضو مدینه فاضله است یا جاهله، و نیل به سعادت منوط به آن است که «حکیم» در جامعه حکومت کند.^{۲۴}

فارابی سعادت را خیر مطلق می‌داند و بیان می‌کند هر چه در راه رسیدن به خوشبختی سودمند است، خیر است، نه بالذات و لذاته، بلکه خیر بودن آن از جهت سودی است که در راه رسیدن به سعادت دارد.^{۲۵} همچنین می‌گوید: سعادت از بین تمام خیرها، بزرگ‌ترین خیر است و از بین تمام آنچه برگزیده می‌شود، کامل‌ترین غایتی است که انسان به سوی آن حرکت می‌کند: «روشن گشت که همانا سعادت در میان همه خیرها، بزرگترین خیر و از بین تمام عوامل مؤثر و تأثیر گذار کاملترین غایتی است که هر انسانی تلاش برای حرکت به سوی آن دارد».^{۲۶}

او در جای دیگر خیر حقیقی را همان کمال وجود، و شرّ حقیقی را فقدان کمال وجود می‌داند.^{۲۷} بنابراین، از نظر وی سعادت، مساوق خیر، و خیر، مساوق با وجود و کمال است و در نتیجه می‌توان گفت سعادت، مساوق با وجود و کمال است. البته سعادت با تمام معانی خیر، تساوق ندارد، مانند خیر نسبی و خیر لغیره، بلکه با خیر مطلق، مساوق است.^{۲۸}

فارابی لذت را نیز امری مشکک دانسته و بالاترین درجه آن را تجلی خداوند در قلب انسان و درک حضوری و شهودی خداوند معرفی می‌کند. او سعادت را امری لذت‌آفرین تلقی معرفی می‌کند که لذت آن از نوع لذت محسوس و زودگذر نیست، بلکه لذتی معقول، درازمدت، پایدار و امری ذومراتب و مشکک است.^{۲۹}

با این بیان، لذت، خیر و سعادت، امری مساوق بوده و تشکیک و دیگر احکام آنها را می‌توان در یکدیگر جاری و ساری دانست، چنان‌که درک حضوری و شهودی خداوند بالاترین لذت (لذت قصوی) بوده و بالاترین سعادت نیز شمرده می‌شود.

چنین بیانی را در نوشته‌های مآخذ را نیز می‌توان یافت. او نیز با مساوق دانستن سعادت و وجود، احکام آنها را (از جمله تشکیک در وجود) به یکدیگر سرایت می‌دهد: «بدان که وجود، خیر و سعادت است و درک و آگاهی نسبت به وجود، خیر و سعادت دیگر است.»^{۳۰} ایشان از سوی دیگر وجود را نیز امری مساوق با لذت دانسته و نتیجه می‌گیرد که هر آنچه وجودش قوی‌تر باشد، لذتش شدیدتر و با دوام‌تر خواهد بود. و از آنجا که وجود باری تعالی اشد و اکمل و افضل وجودات است، درک آن بالاترین و کامل‌ترین سعادت بوده و لذت حاصل از آن شدیدترین و قوی‌ترین لذت خواهد بود.^{۳۱}

ب. سعادت امری اتفاقی نیست

ارسطو در بحث از سعادت در کتاب *اخلاق نیکوماخوس* می‌گوید: سعادت و نیکبختی، ملک مشترک همه آدمیان است و به همین علت، بسیاری از آدمیان می‌توانند به آن دست بیابند و کسانی که از لحاظ فضیلت، فلج نشده‌اند، با نوعی آموزش و کوشش، به آن نایل می‌شوند. اگر نیکبخت شدن از این طریق، گران‌بها تر از نیکبختی است که بر حسب اتفاق به چنگ می‌آید، حکم عقل آن است که واقع امر چنان باشد... بزرگ‌ترین و شریف‌ترین امور (سعادت) را ناشی از اتفاق دانستن دلیل سهل‌انگاری است.^{۳۲} زندگی سعادت‌مندان، توأم با فضیلت است و چنین زندگی مستلزم «سخت کوشی» است.^{۳۳} «دوام» متعلق به انسان سعادت‌مند و نیکبخت است و چنین انسانی در همه زندگی سعادت‌مند خواهد بود، چون دائم یا دست‌کم بیش از دیگران موافق فضیلت خواهد اندیشید و عمل خواهد کرد.^{۳۴}

فارابی نیز همچون معلمش ارسطو معتقد است که سعادت، امری اتفاقی نیست، بلکه در صورتی محقق خواهد شد که فرد در تمام مدت زندگی خود، و نه در مدت محدود، بر حسب اراده و اختیار خویش افعال فضیلت‌مندانه انجام دهد. و به عبارت دیگر، فردی را که بنا بر «اتفاق» و نه از روی قصد و برنامه، و به طور «غیر ارادی» و نه از روی اختیار و انتخاب، و در «مدت محدودی» و نه در طول زندگی و تمام عمر و به صورت مستمر، در ساحت‌های سه‌گانه وجود خود (افعال، عوارض نفسانی و تمیز ذهنی) عمل فضیلت‌مندانه و زیبایی انجام دهد یا به اعتقاد حقی دست یابد و یا عوارض نفسانی جمیلی را همچون رحمت، لذت و به‌دست آورد، نمی‌توان سعادت‌مند نامید.

شایسته است بدانیم اولاً گاهی امکان دارد افعال زیبا و جمیل بنا بر اتفاق برای انسان حاصل شود و یا آنکه آن افعال را، افعالی نه از روی اراده و اختیار در نظر بگیریم. اما در مورد سعادت، چنان نیست که وقتی افعال جمیل در چنین حالتی (بدون اراده و اختیار) از انسان صادر می‌شود، بتواند بدان نایل شود. بلکه باید افعال را از روی اراده و اختیار انجام دهد، و نیز اگر در مورد بعضی از امور و یا برخی از اوقات چنین عمل کند (به سعادت نایل نخواهد شد) و باید افعال جمیل را در مورد تمام آنچه انجام می‌دهد و همچنین در طول زندگی و تمام عمر اختیار کند.^{۳۵}

ج- سعادت امری فراتر از مدح است

در اینکه آیا سعادت امری است قابل مدح و ستایش، یا آنکه فراتر از مدح است، فلاسفه اختلاف نظر دارند.

ارسطو سعادت را امری فراتر از ستایش و مدح دانسته و در این باره می‌گوید: نیکبختی از مواهب عادی نیست و چنین به نظر می‌رسد که قابل ستایش بودن هر امری به سبب آن است که آن شیء از کیفیتی خاص بهره‌ور بوده و به نوعی نسبتی با چیز دیگر دارد. همچنان‌که بی‌معناست اگر ما برای خدا نسبتی و ارتباطی با خود قایل شویم و در نتیجه، او را در خور ستایش بدانیم، زیرا ستایش ساده ما برای اعلام احساس واقعی ما در باره او کفایت نمی‌کند و نیکبختی و سعادت نیز چنین است و هیچ کس آن را همچون عدالت نمی‌ستاید، بلکه همه مردمان سعادت را چیزی بهتر و الهی‌تر از عدالت می‌دانند. ستایش در خور فضیلت است، نه در خور نیکبختی. سعادت و نیکبختی در زمره شریف‌ترین و کامل‌ترین امور است، مخصوصاً

به علت اینکه مبدأ نخستین (برای انجام همه کارها) است و ما مبدأ و علت خیرها و مواهب را چیزی شریف و الهی می‌دانیم.^{۳۶} اما فارابی سعادت را از اموری می‌داند که متعلق مدح بوده و ستودنی است: «انسان بواسطه احوال و حالاتی که متعلق مدح و ذم نیستند، به سعادت نایل نخواهد شد، و آنچه که به وسیله آن انسان به سعادت می‌رسد، همگی جزو احوالی هستند که متعلق ستایش و یا مذمتند».^{۳۷}

(ب) هدف تعلیم و تربیت

فارابی معتقد است که انسان کامل کسی است که به فضایل اخلاقی آراسته شده و از فضایل و سعادت، شناخت کافی داشته باشد. البته تأکید می‌کند که شناخت نظری توسط قوه ناطقه نظری درباره این امور گرچه لازم است، اما کافی نیست، بلکه انسان باید به آنها شوق مؤکد داشته و آنها را هدف و غایت زندگی خود قرار داده و در عمل نیز به این فضایل متصف شود. به عبارت دیگر، لازمه رسیدن به درجه سعادت قصوی، علاوه بر علم و تعقل، عمل است. عبارت او در این باره چنین است:

آنگاه که آدمی سعادت را به درستی شناخته باشد، لکن آن را غایت و هدف زندگی خود قرار ندهد و به سوی آن اشتیاقی حاصل نکند و یا شوق وی بدان سوی سست باشد و در نتیجه، غایت و هدف زندگی خود را چیزی قرار می‌دهد که سعادت حقیقی نیست و قوت‌های دیگر خود را در جهت رسیدن به آن به کار می‌بندد، در این صورت آنچه حاصل می‌شود جز شر چیز دیگری نیست.^{۳۸}

و نیز می‌گوید:

آنگاه که آدمی مبادی و معارف اولیه را که از ناحیه عقل فعال بدو اعطا شده است، به کار بندد و به درستی بشناسد و به واسطه قوه نزوعیه شیفته آن گردد... و سپس نتیجه اندیشه خود را به وسیله آلات و ابراز معده‌ای، عمل کند... در این وقت آنچه از آدمی آید، همه خیر است.^{۳۹}

انسان باید در این مسیر برای به‌دست آوردن فضایل انسانی، نفس خود را بررسی کرده، عیب‌های آن را شناسایی و برای تحصیل فضایل و صفات نیکو تلاش کند. و چون در نظام فکری فارابی دستیابی به فضایل که خود زمینه‌ساز رسیدن به مدینه فاضله و در نتیجه، تأمین سعادت افراد جامعه است، جز از طریق تعلیم و تربیت صحیح امکان‌پذیر نیست، از این‌رو اهمیت تعلیم و تربیت در این نظام به وضوح نمایان می‌شود.

فارابی هدف از تعلیم و تربیت را ایجاد اعتدال در قوای شهوی و غضبی و اطاعت و انقیاد آنها از عقل معرفی می‌کند و می‌گوید: «فضیلت، میانه‌روی است و افعال وقتی متوسط باشد، خلق جمیل حاصل می‌شود.» عمل صالح، عملی است که در حد اعتدال باشد، زیرا افراط برای نفس و بدن مضر است. وی در مورد چگونگی شناسایی حد اعتدال در افعال و اعمال فرد می‌گوید:

شایسته است کمیت افعال از نظر تعداد و مقدار، نیز کیفیت آن در شدت و ضعف به حسب ارتباط آن با فاعل، همچنین شخص انجام دهنده افعال و نیز فردی که به خاطر او افعال انجام داده می‌شود و زمان و مکان آن عمل... سنجیده شده و اندازه گیری گردد (اعتدال در آنها لحاظ شود).^{۴۱}

او تشخیص اعتدال در امور را مربوط به نظر در زمان آن عمل، مکان آن و شخصی که به انجام آن قیام می‌کند و هدف او و وسایلی که به کار می‌گیرد و نیز به خود عمل می‌داند؛ یعنی فرد در تمام این امور باید اعتدال را رعایت کند.

از نظر فارابی حد متوسط هر فعل و خلقی با معیاری ثابت و واقعی، یعنی سعادت سنجیده می‌شود و در عین حال باید به وجوه امتیاز انسان‌ها و اختلاف موقعیت‌های آنها در تعیین حد متوسط برای فرد توجه شود.^{۴۱}

۱. تعلیم و تأدیب

از نظر فارابی چون افراد انسانی به لحاظ طبیعت، با یکدیگر تفاوت دارند و هیچ فردی مفضول به شناخت سعادت و عوامل آن نیست، از این‌رو چنین افرادی نیازمند به معلم و راهنما هستند، البته با این تفاوت که نیاز افراد به راهنمایی و ارشاد نیز مختلف است. عبارت وی در این باره چنین است:

چون هدف از آفرینش وجود انسان این است که به سعادت نهایی برسد به ناچار در راه رسیدن به آن، نخست باید معنی سعادت را بشناسد و آن را غایت کار و نصب‌العین خود قرار دهد و سپس اعمالی را که لازم است انجام دهد تا به وسیله آنها به سعادت برسد، به خوبی باز شناسد و به دنبال آن انجام دهد. مردم در فطرت‌های شخصی خود گوناگونند، بنابراین، هیچ انسانی فطرتاً نمی‌تواند از پیش خود سعادت را بشناسد و هم نمی‌تواند از پیش خود آنچه را که بایسته عمل است، مورد عمل قرار دهد، بلکه در هر دو مورد، نیاز به مرشد و راهنما دارد. نهایت، پاره‌ای از مردم نیاز به راهنمایی کمتری دارند و پاره‌ای

زیادتر. و نیز چنین نیست که هرگاه افراد انسانی بدین دو امر راهنمایی شدند خود به خود و بالضرورة بدون باعث و محرکی اقدام به انجام آن کنند و در حقیقت، اغلب مردم در این وضع‌اند و از این جهت است که محتاج به مرشد و رهنمایی می‌باشند...^{۴۲}

وی ایجاد فضیلت را از دو طریق ممکن می‌داند: ۱. تعلیم؛ ۲. تأدیب. او تعلیم را ایجاد فضایل نظری در امم و مدن و تأدیب را طریق ایجاد فضایل خُلقی و صناعات عملی در امم معرفی می‌کند:

تعلیم، ایجاد فضایل نظری در بین امته‌ها و شهرهاست، و تأدیب، روش و شیوه ایجاد فضایل خُلقی و صناعات عملی در میان امتهاست. تعلیم فقط بواسطه قول و گفتار است، اما تأدیب آن است که امته‌ها و شهروندان به انجام افعال ایجاد شده از طریق ملکات عملی عادت کرده و عزم و اراده آنان برای انجام آن‌ها برانگیخته شود^{۴۳}

او با تعریف تعلیم و تأدیب، دو فرق اساسی بین آنها مطرح می‌کند، اول، آنکه تعلیم، یعنی ایجاد فضایل نظری و تأدیب، یعنی ایجاد فضایل اخلاقی و عملی، و دوم، آنکه تعلیم، به قول و گفتار است و تأدیب، به قول و فعل، بدان‌گونه که امم و اهل مدینه را به افعال و ملکات عملی عادت دهند و اراده آنها را به سوی انجام این افعال برانگیزند، به گونه‌ای که این افعال و ملکات، مسئولیتی بر نفوس آنها شده و آنان همانند عاشقان و شیفتگانی بر آن افعال گردند، و برانگیختن اراده‌ها برای انجام امری، گاه با گفتار و گاه با فعل حاصل می‌شود.^{۴۴}

فارابی در امر تعلیم و تأدیب، مواردی را یادآور می‌شود که راهنما و مرشد با رعایت و لحاظ کردن آن می‌تواند فرد تحت تعلیم خود را به نیکی دریافته و به سوی سعادت رهنمون شود.

یک) توجه به تفاوت‌های افراد از جهت استعداد

او متعلمان را به سه دسته تقسیم می‌کند: دسته اول، کسانی که ممکن است بخواهند از علم خود در جهت شر بهره ببرند که باید در تهذیب اخلاق آنها کوشید و شرارت طبع آنها را شناساند. دسته دوم، کودکان هستند که باید دید چه علمی برای آنها سودمند است و آنها را در آن جهت هدایت کرد و دسته سوم، افراد هوشمندی که نباید هیچ‌گونه کاستی در تعلیم و تربیت آنها راه یابد و در حق آنها از هیچ امری نباید دریغ کرد.

دو) توجه به تفاوت‌های امت‌ها و اقوام مختلف

فارابی در امر تعلیم و تأدیب و به تبع آن به سعادت رساندن افراد، علاوه بر آنکه معتقد است همه انسان‌ها فطرت مشترک دارند، اما نظر و توجه به اصناف مختلف امت‌ها و اقوام و خصوصیات و ویژگی‌های هر یک را برای تسهیل در امر تعلیم و تربیت ضروری و لازم می‌داند: سپس در اصناف مختلف تک تک امتها توجه شده و نیز آنچه که بواسطه طبیعت مشترک از ملکات و افعال انسانی برای آن امت نهادینه شده مورد مذاقه قرار می‌گیرد تا آنکه در مورد تمام امتها و یا اکثر آنها نظری بیان شود... از اینرو نیازمند آن است که آن علم به گونه ای سامان یابد که سعادت هر امتی و یا هر قومی و یا هر انسانی مد نظر قرار گیرد و آنچه شایسته است که فقط آن امت بدان تأدیب شود، حفظ گشته و اموری که در تأدیب آن امت از طریق اقتناع به کار گرفته می‌شود، معرفی گردد.^{۴۵}

سه) به کار بستن تمرین، تکرار و عادت

از نظر فارابی تعلیم و تربیت انسان امری تدریجی است و نیازمند به بسترسازی‌های مختلف نظری و عملی. و به عبارت دیگر، چنان نیست که در زمان کوتاه و بدون مقدمات لازم و بدون تحمل مشکلات و سختی‌ها بتوان به سرعت و سهولت به نتایج مطلوبی در امر تربیت اخلاقی دست یافت.

وی معتقد است اخلاق با «عادت، تمرین و تکرار» شکل می‌گیرد و اساساً «فضیلت» زمانی حاصل می‌شود که حالات نفسانی به وسیله عادت به صورت ملکه نفسانی درآمده باشند. و این امر هم جز با تکرار و تمرین به دست نمی‌آید، زیرا در نظر او هیچ انسانی از ابتدا بالطبع مفسور بر فضیلت و رذیلت نیست، گرچه ممکن است آمادگی بیشتری برای انجام افعال فضیلت‌مندانه یا مقابل آن (رذایل) داشته باشد، به گونه‌ای که انجام آن اعمال برایش آسان‌تر از افعال دیگر باشد، اما هرگز چنین استعداد طبیعی، فضیلت شمرده نمی‌شود، بلکه زمانی که چنین استعدادی برای انجام افعال فضیلت‌مندانه به گونه‌ای باشد که به تکرار این افعال منجر شده و در نتیجه «عادت» بدان‌ها مستحکم و ریشه‌دار شود، هیئت حاصل از عادت به انجام آن افعال، فضیلت نامیده می‌شود:

امکان ندارد انسان از ابتدای کار خود (اول عمر) به حسب طبیعت خویش، مفسور بر فضیلت و یا رذیلت باشد (صاحب فضیلت و یا رذیلت باشد)، اما ممکن است بالطبع فطرتاً آمادگی انجام افعال فضیلت‌مند و یا رذیلت را داشته باشد... این استعداد طبیعی،

فضیلت نامیده نمی‌شود، اما زمانی که سمت و سوی این استعداد به طرف افعال فضیلت مندانه باشد، و آن افعال «تکرار» شده و عادت گردد، و بواسطه «عادت» هیبتی در نفس جاگیر و استوار گردد و عین این افعال از آن صادر شود، هیبت تحکیم یافته از طریق عادت، «فضیلت» نامیده می‌شود.^{۴۶}

فارابی اهمیت «تکرار و عادت» به انجام فضایل را تا بدان حد می‌داند که معتقد است اگر زمانی انسانی یافت شود که آمادگی و استعداد تامی برای فضایل داشته باشد و آن فضایل به واسطه عادت در او ریشه‌دار شود، چنین انسانی از فضایل انسانی به سوی آنچه به لحاظ رتبه و مرتبه برتر از انسان است، پیش رفته و انسانی الهی خواهد شد.^{۴۷}

چهار) توجه به به کارگیری روش‌های مختلف و متناسب با تربیتی

بسیار روشن است زمانی که فارابی در امر تعلیم و تأدیب به تفاوت‌های فردی از جهت استعداد توجه دارد، قطعاً برای افراد متفاوت، شیوه‌ها و روش‌های مختلف و متناسب با آنها را نیز پیشنهاد می‌دهد.

او در اینکه تعلیم و آموزش را باید از دوران کودکی آغاز کرد، با افلاطون هم‌سخن است: «باید آنچنان که افلاطون بیان کرده نسبت به تعلیم افراد، از زمان کودکی اقدام شود.»^{۴۸} و درباره علوم نظری معتقد است که باید از طریق روش‌های اقلی آموزشی آموزش داده شود، چون بسیاری از این علوم با روش تخیل قابل درک هستند، چراکه تعقل آنها وابسته به تعقل معلومات بسیاری است که جسمانی نبوده و جزء مبادی قصوی هستند. اما مردم عادی مثال و تصویر این علوم را از طریق اقلی درک می‌کنند. معلم باید مواردی را که به یک امت مربوط می‌شود و روش تعلیم آنچه مشترک بین تمام امم یا اهل یک مدینه است را نیز مشخص کند... رعایت تمام این موارد که به واسطه فضیلت فکری تمیز داده می‌شوند، سبب کسب و تحصیل فضایل نظری در فرد می‌شود.^{۴۹}

اما در مورد فضایل عملی و صناعات عملی باید مردم را از دو طریق به انجام آنها عادت داد:

۱. سخنان اقلی و انفعالی یا سایر گفتارهایی که بتوانند این افعال و ملکات را به صورت کامل در نفس، جاگیر کرده و سبب انگیزش اراده و عزم آنان برای انجام آن امور از روی میل و رغبت شود.

۲. روش اکراه و اجبار. البته این روش در مورد افراد متمرد و نافرمان شهر یا امت که به دلخواه و از روی میل و رغبت به راه صواب نمی‌روند، به کار گرفته می‌شود.^{۵۰}

نتیجه‌گیری

فارابی انسان را موجودی اجتماعی می‌داند که می‌تواند در سایه زیست اجتماعی و تعامل با دیگر هموعان خود، نیازهایش را برطرف کند. او غایت زندگی انسان را تحصیل سعادت دنیوی و اخروی تلقی می‌کند که سعادت دنیوی مقدمه‌ای برای رسیدن به سعادت اخروی است و این مهم جز از طریق کسب فضایل چهارگانه و عمل به فضایل میسر نیست. اما چون هیچ انسانی مفلح بر فضایل نیست، از این رو برای شناخت آنها و نیز چگونگی کسب و تحصیل و عمل بدانها نیازمند به معلم و راهنماست که این امر اهمیت زیاد تعلیم و تأدیب را در نظر فارابی نمایان می‌کند.

اما فارابی انسان‌های تربیت‌یافته را بستر ساز ایجاد «مدینه فاضله» ای می‌داند که اهالی و ساکنان آن در سعادت و نیکبختی کامل به سر می‌برند و در واقع، در سایه تعلیم و تربیت صحیح، افراد آمادگی ایجاد مدینه فاضله‌ای را پیدا می‌کنند که دستیابی به سعادت جز از طریق تحقق آن امکان‌پذیر نیست. طرح این‌گونه تعلیم و تربیت و در نتیجه، سعادت از سوی فارابی در دیدگاه‌های فلسفی او ریشه داشته و با توجه به ایده‌آلی و انتزاعی بودن، تا حدی دستیابی به آن را دور از دسترس می‌نماید.^{۵۱}

گرچه فارابی در مباحث تربیتی خود، بخصوص موضوعات فلسفی و اهداف اجتماعی تربیت، بسیار متأثر از افلاطون است، اما زبان او در بیان اصول تربیتی و اخلاقی، زبان قرآن و دین اسلام است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابونصر فارابی، *فصول منتزعه*، حقیقه و قدم له و علق علیه الدكتور فوزی متری نجار، ص ۲۴.
۲. همو، *سیاست مدنیه*، ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی، ص ۲۳۸.
۳. همان.
۴. ابونصر فارابی، *سیاست مدنیه*، ترجمه و تحشیه سیدجعفر سجادی، ص ۲۴۰-۲۴۲.
۵. همان؛ عین اله خادمی، «تحلیل معنای سعادت از دیدگاه فارابی»، *فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه قم*، ش ۲، ص ۹۷.
۶. ابونصر محمدبن محمد فارابی، *فصول منتزعه*، حقیقه و قدم له و علق علیه الدكتور فوزی متری نجار، ص ۱۰۰.
۷. ارسطو، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، کتاب دوم، ص ۵۳-۵۴.
۸. ابونصر فارابی، *التنبیه علی سبیل السعاده*، حقیقه و قدم له و علق علیه الدكتور جعفر آل یاسین، ص ۵۳-۵۵.
۹. رک: احمدبن محمد مسکویه، *تهذیب الأخلاق*، ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی، ص ۸۴ به بعد؛ نصیرالدین طوسی، *اخلاق ناصری*، تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، ص ۱۰۲ تا ۱۱۰؛ جلال‌الدین دوانی، *اخلاق جلالی*، با حواشی مولانا محمد هادیعلی، ص ۳۸ به بعد و
۱۰. ابونصر محمدبن محمد فارابی، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، ترجمه و تحشیه سیدجعفر سجادی، ص ۳۷.
۱۱. همان، ص ۲۰۵.
۱۲. ابونصر محمدبن محمد فارابی، *سیاست مدنیه*، ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی، ص ۲۳۰.
۱۳. ارسطو، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی تبریزی، ص ۳۹۱؛ احمدبن محمد مسکویه، *تهذیب الأخلاق*، ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی، ص ۳۷ و ۴۹ و ۱۱۰.
۱۴. ابونصر محمدبن محمد فارابی، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی، ص ۲۰۸-۲۰۹؛ محمد حسن میرزا محمدی، «بررسی مقایسه‌ای اهداف تعلیم و تربیت ...»، *روان‌شناسی و علوم تربیتی*، ش ۲، ص ۲۱۶.
۱۵. ابونصر محمدبن محمد فارابی، *فصول منتزعه*، حقیقه و قدم له و علق علیه الدكتور فوزی متری نجار، ص ۳۱.
۱۶. همان، ص ۳۱-۳۲.
۱۷. ارسطو، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، ص ۶۵ و ۶۶.
۱۸. ابونصر محمدبن محمد فارابی، *التنبیه علی سبیل السعاده*، ص ۵۷ به بعد.
۱۹. همو، *تحصیل السعاده*، قدم له و علق علیه و شرحه الدكتور علی بوملحم، ص ۲۵ به بعد.
۲۰. همان، ص ۵۶ و ۵۷.
۲۱. ابونصر محمدبن محمد فارابی، *التنبیه علی سبیل السعاده*، ص ۴۷.
۲۲. همو، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی، ص ۱۸۶.
۲۳. ابونصر محمدبن محمد فارابی، همان، ص ۲۳۷؛ *التنبیه علی سبیل السعاده*، ص ۴۹.
۲۴. عین اله خادمی، «تحلیل معنای سعادت از دیدگاه فارابی»، *فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه قم*، ش ۲، ص

۲۵. ابونصر محمدبن محمد فارابی، سیاست مدنی، ترجمه و تحشیه سیدجعفر سجادی، ص ۲۳۷.
۲۶. همو، التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۴۷-۴۸.
۲۷. همو، فصول منتزعه، حقه و قدام له و علق علیه الدكتور فوزی متری نجار، ص ۸۰-۸۱.
۲۸. همان.
۲۹. عین اله خادمی، «تحلیل معنای سعادت از دیدگاه فارابی»، فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه قم، ش ۲، ص ۹۱.
۳۰. صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)، الأسفار الأربعة، ج ۹، ص ۱۲۱.
۳۱. همان، ص ۱۲۲.
۳۲. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، ص ۳۸.
۳۳. همان، ص ۳۸۷.
۳۴. همان، ص ۴۱.
۳۵. ابونصر محمدبن محمد فارابی، التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۵۱.
۳۶. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، ص ۴۴-۴۵.
۳۷. ابونصر محمدبن محمد فارابی، التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۵۰.
۳۸. همو، سیاست مدنی، ترجمه و تحشیه سیدجعفر سجادی، ص ۲۳۹.
۳۹. همان، ص ۲۳۸ و ۲۴۴.
۴۰. ابونصر محمدبن محمد فارابی، فصول منتزعه، حقه و قدام له و علق علیه الدكتور فوزی متری نجار، ص ۳۸.
۴۱. محسن ایمانی، «ارزش شناسی فارابی و دلالت‌های آن در تربیت اخلاقی»، دو فصلنامه علمی - تخصصی تربیت اسلامی، ش ۷، ص ۹۳.
۴۲. ابونصر محمدبن محمد فارابی، سیاست مدنی، ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی، ص ۲۴۴.
۴۳. همو، تحصیل السعادة، قدام له و علق علیه و شرحه الدكتور علی بوملحم، ص ۷۱.
۴۴. همان.
۴۵. ابونصر محمدبن محمد فارابی، تحصیل السعادة، قدام له و علق علیه و شرحه الدكتور علی بوملحم، ص ۷۸.
۴۶. همو، فصول منتزعه، حقه و قدام له و علق علیه الدكتور فوزی متری نجار، ص ۳۱.
۴۷. همان، ص ۳۳.
۴۸. ابونصر فارابی، تحصیل السعادة، قدام له و علق علیه و شرحه الدكتور علی بوملحم، ص ۷۲.
۴۹. همان، ص ۷۳.
۵۰. همان.
۵۱. رسول ربانی و همکاران، «تحلیلی بر اندیشه‌های تربیتی فارابی و دورکیم»، علوم انسانی دانشگاه امام حسین علیه السلام، تعلیم و تربیت اسلامی (۹)، ش ۷۸، ص ۹۸.

منابع

- ارسطو، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، چاپ دوم، تهران، طرح نو، ۱۳۸۵.
- ایمانی، محسن، «ارزش‌شناسی فارابی و دلالت‌های آن در تربیت اخلاقی»، *تربیت اسلامی*، ش ۷، س ۳، پائیز و زمستان ۱۳۸۷، ص ۸۱-۱۰۴.
- خادمی، عین‌اله، «تحلیل معنای سعادت از دیدگاه فارابی»، *دانشگاه قم*، ش ۲، س ۱۰، ص ۸۱-۱۰۷.
- دوانی، جلال‌الدین، *لواعب الاشراف فی مکارم الأخلاق (اخلاق جلالی)*، با حواشی مولانا محمد هادیعلی، طبع منشی نول لکنهو، چاپ هفتم، بی‌جا، بی‌نا، ۱۸۸۳.
- ربانی، رسول و همکاران، «تحلیلی بر اندیشه‌های تربیتی فارابی و دورکیم»، *مجله علوم انسانی دانشگاه امام حسین*، تعلیم و تربیت اسلامی (۹)، ش ۷۸، س ۱۷، صص ۷۵-۱۰۱.
- شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا)، *الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة العقلیه*، قم، منشورات مصطفوی، ۱۳۷۹.
- طوسی، نصیرالدین، *اخلاق ناصری*، تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چ پنجم، خوارزمی، ۱۳۷۳.
- فارابی، ابونصر، *سیاست مدنیه*، ترجمه و تحشیه سیدجعفر سجادی، چ سوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹.
- _____، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، ترجمه و تحشیه سیدجعفر سجادی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹.
- _____، *تحصیل السعادة*، قلم له و علق علیه و شرحه الدكتور علی بوملحم، دار و مکتبه الهلال، بی‌تا.
- _____، *فصول منتزعه*، حقیقه و قلم له و علق علیه الدكتور فوزی متری نجار، ایران، مکتبه الزهراء، ۱۴۰۵ق.
- _____، *التنبیه علی سبیل السعادة*، حقیقه و قدم له و علق علیه الدكتور جعفر آل یاسین، ایران، حکمت، ۱۴۱۲/۱۳۷۱.
- مسکویه، احمدین محمد، *تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق*، ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی، اساطیر، ۱۳۸۱.
- میرزا محمدی، محمدحسن، «بررسی مقایسه‌ای اهداف تعلیم و تربیت از دیدگاه افلاطون و فارابی»، *روانشناسی و علوم تربیتی*، ش ۲، س ۳۳، ۱۳۸۱، صص ۲۰۳-۲۲۷.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی